

سیره امام صادق(ع)

امام صادق(ع) در ربیع‌الاول ۸۳ هجری در زمان خلافت عبدالملک بن مروان اموی به دنیا آمد و در شوال یا رجب ۱۴۸ هجری در زمان خلافت منصور عباسی از دنیا رحلت کرد. در زمان یک خلیفه باهوش سفاک اموی به دنیا آمد و در زمان یک خلیفه مقتدر باهوش سفاک عباسی از دنیا رحلت کرد، و در آن بین شاهد دوره فترت خلافت و انتقال آن از دودمانی به دودمان دیگر بود.

***استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری**

امام صادق(ع) در ربیع‌الاول ۸۳ هجری در زمان خلافت عبدالملک بن مروان اموی به دنیا آمد و در شوال یا رجب ۱۴۸ هجری در زمان خلافت منصور عباسی از دنیا رحلت کرد. در زمان یک خلیفه باهوش سفاک اموی به دنیا آمد و در زمان یک خلیفه مقتدر باهوش سفاک عباسی از دنیا رحلت کرد، و در آن بین شاهد دوره فترت خلافت و انتقال آن از دودمانی به دودمان دیگر بود.

فرصت طلایی

امام صادق(ع) شیخ‌الائمه است، از همه ائمه دیگر عمر بیشتری نصیب ایشان شد، ۶۵ ساله بود که از دنیا رحلت فرمود. عمر نسبتاً طویل آن حضرت و فتوری که در دستگاه خلافت رخ داد که امویان و عباسیان سرگرم زد و خورد با یکدیگر بودند، فرصتی طلایی برای امام به وجود آورد که بساط افاضه و تعلیم را بگستراند و به تعلیم و تربیت و تاسیس حوزه علمی عظیمی بپردازد، جمله «قال الصادق» شعار علم حدیث گردد و به نشر و پخش حقایق اسلام موفق گردد. از آن زمان تا زمان ما هر کس از علما و دانشمندان اعم از شیعی مذهب و غیره که نام آن حضرت را در کتب و آثار خود ذکر کرده‌اند، با ذکر حوزه و مدرسه‌ای که آن حضرت تأسیس کرد و شاگردان زیادی که تربیت کرد و رونقی که به بازار علم و فرهنگ اسلامی داد، توأم ذکر کرده‌اند، همان طوری که همه به مقام تقوا و معنویت و عبادت آن حضرت نیز اعتراف کرده‌اند.

شیخ مفید از علمای شیعه می‌گوید آنقدر آثار علمی از آن حضرت نقل شده که در همه بلاد منتشر شده. از هیچ کدام از علمای اهل بیت آنقدر که از آن حضرت نقل شد، نقل نشده. اصحاب حدیث نام کسانی را که در خدمت آن حضرت شاگردی کرده و از خرمن وجودش خوشه گرفته‌اند، چهارهزار نفر ضبط کرده‌اند و در میان اینها از همه طبقات و صاحبان عقاید و آرا و افکار گوناگون بوده‌اند.

شهرستانی، از علمای بزرگ اهل تسنن و صاحب کتاب معروف الملل و النحل، درباره آن حضرت می‌گوید: «هو ذو علم غزیر و ادب کامل فی الحکمه و زهد فی الدنیا و ورع عن الشهوات»؛ یعنی او هم دارای علم و حکمت فراوان و هم دارای زهد و ورع و تقوای کامل بود. بعد می‌گوید مدتها در مدینه بود، شاگردان و شیعیان خود را تعلیم می‌کرد و مدتی هم در عراق اقامت کرد و در همه عمر متعرض جاه و مقام و ریاست نشد و سرگرم تعلیم و تربیت بود. در آخر کلامش در بیان علت اینکه امام صادق توجهی به جاه و مقام و ریاست نداشت. این طور می‌گوید: «من غرق فی بحر المعرفه لم یقع فی شط، و من تعلی الی ذروه الحقیقه لم یخف من حط»؛ یعنی آن که در دریای معارف غوطه‌ور است، به خشکی ساحل تن در نمی‌دهد، و کسی که به قله‌ای حقیقت رسیده، نگران پستی و انحطاط نیست.

کلماتی که بزرگان اسلامی از هر فرقه و مذهب در تجلیل مقام امام صادق(ع) گفته‌اند زیاد است، منظوم نقل آنها نیست، منظوم اشاره‌ای بود به اینکه هر کس امام صادق(ع) را می‌شناسد، آن حضرت را با حوزه و مدرسه‌ای عظیم و پر نفع و ثمر که آثارش هنوز باقی و زنده است، می‌شناسد. حوزه‌های علمیه امروز شیعه امتداد حوزه آن روز آن حضرت است.

سخن در اطراف امام صادق(ع) میدان وسیعی دارد. در قسمت‌های مختلف می‌توان سخن گفت؛ زیرا اولاً سخنان خود آن حضرت در قسمت‌های مختلف مخصوصاً در حکمت عملی و موعظه زیاد است و شایسته عنوان کردن است، ثانیاً در تاریخ زندگی آن حضرت قضایای جالب و آموزنده فراوان است. به علاوه احتجاجات و استدلال‌های عالی و پرمعنی با دهریین و ارباب ادیان و متکلمان فرق دیگر اسلامی و صاحبان آرا و عقاید مختلف بسیار دارد که همه قابل استفاده است. گذشته از همه اینها تاریخ معاصر آن حضرت که با خود آن حضرت یا شاگردان آن حضرت مرتبط است، شنیدنی و آموختنی است.

عرایض خود را اختصاص می‌دهم به مقایسه‌ای بین سیرت و روشی که امام صادق(ع) در زمان خود انتخاب کرد با سیرت و روشی که بعضی از اجداد بزرگوار آن حضرت داشتند که گاهی به ظاهر مخالف یکدیگر می‌نماید. رمز و سر این مطلب را عرض می‌کنم و از همین جا یک نکته مهم را استفاده می‌کنم که برای امروز ما و برای همیشه بسیار سودمند است.

ما شیعیان که به امامت ائمه دوازده‌گانه اعتقاد داریم و همه آنها را اوصیای پیغمبر اکرم و مفسر و توضیح‌دهنده حقایق اسلام می‌دانیم و گفتار آنها را گفتار پیغمبر و کردار آنها را کردار پیغمبر و سیرت آنها را سیرت پیغمبر(ص) می‌دانیم، از امکاناتی در شناخت حقایق اسلامی بهره‌مندیم که دیگران محرومند، و چون وفات حضرت امام حسن عسکری(ع) در سال ۲۶۰ واقع شد، از نظر ما شیعیان مثل این است که پیغمبر اکرم(ص) تا سال ۲۶۰ هجری زنده بود و در همه این زمانها با همه تحولات و تغییرات و اختلاف شرایط و اوضاع و مقتضیات حاضر بود.

از نظر ما شیعیان که معتقد به امامت و وصایت هستیم، وجود ائمه اطهار از جنبه حجیت قطعی گفتار و کردار و سیرت در این مدت طولانی مثل این است که شخص پیغمبر - ولی نه در لباس نبوت و زعامت بلکه در لباس یک فرد مسلمان عامل به وظیفه - وجود داشته باشد و دوره‌های مختلفی را که بر عالم اسلام در آن مدت گذشت، شاهد باشد و در هر دوره‌ای وظیفه خود را بدون خطا و اشتباه، متناسب با همان دوره انجام دهد. بدیهی است که با این فرض، مسلمانان بهتر و روشن‌تر می‌توانند وظایف خود را در هر عصر و زمانی در یابند و تشخیص دهند.

تعارض ظاهری سیره ها و ضرورت حل آنها

ما در سیرت پیشوایان دین به اموری بر می‌خوریم که به حسب ظاهر با یکدیگر تناقض و تعارض دارند، همچنان که در اخبار و آثاری که از پیشوایان دین رسیده، احياناً همین تعارض و تناقض دیده می‌شود. در آن قسمت از اخبار و روایات متعارض که مربوط به فقه و احکام است، علما در مقام حل و علاج آن تعارضها برآمده‌اند که در محل خود مذکور است. در سیرت و روش پیشوایان دین هم همین تعارض و تناقض در بادی امر دیده می‌شود، باید دید راه حل آن چیست.

اگر در اخبار متعارض که در فقه و احکام نقل شده، تعارضها حل نگردد و هر کسی یک خبر و حدیثی را مستمسک خود قرار دهد و عمل کند، مستلزم هرج و مرج خواهد بود. سیرت و روش پیشوایان دین هم که با یکدیگر به ظاهر اختلاف دارد، همین طور است، اگر حل نگردد و رمز مطلب معلوم نشود مستلزم هرج و مرج اخلاقی و اجتماعی خواهد بود. ممکن است هر کسی به هوای نفس خود راهی را پیش بگیرد و بعد آن را با عملی که در یک مورد معین و یک زمان معین از یکی از ائمه نقل شده، توجیه و تفسیر کند، باز یک نفر دیگر به هوای خود و مطابق میل و سلیقه خود راهی دیگر ضد آن راه را پیش بگیرد و او هم به یک عملی از یکی از ائمه که در مورد معین و زمان معین نقل شده استناد کند و بالاخره هر کسی مطابق میل و سلیقه و هوای نفس خود راهی پیش بگیرد و برای خود مستندی هم پیدا کند.

مثلاً ممکن است یک نفر طبعاً و تربیتاً سختگیر باشد و زندگی باقناعت و کم‌خرجی را بپسندد، همین که از او پرسند: «چرا اینقدر بر خودت و خانواده‌ات سخت می‌گیری؟» بگوید: رسول خدا و علی مرتضی همین طور بودند، آنها هرگز جامه خوب نپوشیدند و غذای لذیذ نخوردند و مرکوب عالی سوار نشدند و مسکن مجلل ننشستند، آنها نان جو می‌خوردند و کرباس می‌پوشیدند و بر شتر یا الاغ سوار می‌شدند و در خانه گلی سکنی می‌گزیدند. و باز یک نفر دیگر طبعاً و عادتاً خوشگذران و اهل تجمل باشد، و اگر از او سؤال شود که چرا به کم نمی‌سازی و قناعت نمی‌کنی و زهد نمی‌ورزی؟ بگوید چون امام حسن مجتبی یا امام جعفر صادق(ع) این طور بودند، آنها از غذای لذیذ پرهیز نداشتند، جامه خوب می‌پوشیدند، مرکوب عالی سوار می‌شدند، مساکن مجلل هم احياناً داشتند.

همچنین ممکن است یک نفر یا افرادی طبعاً و مزاجاً سر پرشوری داشته باشند و طبعشان سکون و آرامش را نپسندد و برای توجیه عمل خود به سیرت پیغمبر اکرم(ص) در صدر اسلام یا به نهضت حسینی استدلال کنند و یک نفر یا افراد دیگر که بر عکس مزاجاً عافیت‌طلب و گوشه‌گیر و منزوی‌اند و در نفس خود شهامت و جرأتی نمی‌بینند، موضوع تقیه و راه و روش امام صادق(ع) یا ائمه دیگر را مورد استناد خود قرار دهند. آن کس که مثلاً طبعاً معاشرتی و اجتماعی است، به عمل و سیرت یک امام و آن کس که طبعاً اهل عزلت و تنهایی است، به سیرت یک امام دیگر متوسل شود.

بدیهی است در این صورت نه تنها سیرت و روش پاک و معنی‌دار رسول اکرم و ائمه اطهار مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، بلکه وسیله‌ای خواهد بود برای اینکه هر کسی راه توجیهی برای عمل خود پیدا کند و به دعوت و سخن کسی گوش ندهد و جامعه دچار هرج و مرج گردد.

در واقع هم چنین تعارض و تناقض ظاهری در سیرت ائمه اطهار(ع) دیده می‌شود؛ می‌بینیم مثلاً حضرت امام حسن(ع) با معاویه صلح می‌کند، اما امام حسین(ع) قیام می‌کند و تسلیم نمی‌شود تا شهید می‌گردد، می‌بینیم که رسول خدا و علی مرتضی در زمان خودشان زاهدانه زندگی می‌کردند و احتراز داشتند از تنعم و تجمل، ولی سایر ائمه این طور نبودند. پس باید این تعارضها را حل کرد و رمز آنها را دریافت.

درس و تعلیم، نه تعارض

باید این تعارض را حل کرد و رمز آن را دریافت. بلی باید رمز آن را دریافت. واقعا رمز و سرّی دارد. این تعارض با سایر تعارضها فرق دارد، تعارضی نیست که روایت و ناقلان احادیث به وجود آورده باشند و وظیفه ما آن گونه حل و رفع باشد که معمولاً در تعارض نقلها می‌شود، بلکه تعارضی است که خود اسلام به وجود آورده؛ یعنی روح زنده و سیال تعلیمات اسلامی آن را ایجاب می‌کند. این تعارضها در واقع درس و تعلیم است نه تعارض و تناقض، درس بسیار بزرگ و پرمعنی و آموزنده. مطلب را در اطراف همان دو مثالی که عرض کردم توضیح می‌دهم؛ یکی مثال سختگیری و زندگی زاهدانه در مقابل زندگی مقرون به تجمل و توسعه در وسائل زندگی، و یکی هم مثال قیام و نهضت در مقابل سکوت و تقیه. همین دو مثال برای نمونه کافی است. اما مثال اول:

فلسفه زهد

به طور مسلم رسول خدا(ص) و علی مرتضی زاهدانه زندگی می‌کردند و در زندگی بر خود سخت می‌گرفتند. این عمل را به دو نحو می‌توان تفسیر کرد: یکی اینکه بگوییم دستور اسلام به طور مطلق برای بشر این است که از نعمت‌ها و خیرهای این جهان محترز باشد. اسلام همان طوری که به اخلاص در عمل، و توحید در عبادت، و صدق و امانت و صفا و محبت دستور می‌دهد، به احتراز و اعراض از نعمت‌های دنیا هم دستور می‌دهد. همان طوری که آن امور بالذات برای بشر کمالند و در همه زمانها مردم باید موحد باشند، صدق و امانت و صفا و محبت داشته باشند، از دروغ و دغل و زبونی پرهیز داشته باشند، همین طور در همه زمانها و در هر نوع شرایطی لازم است که از نعمت‌ها و خیرات دنیا احتراز داشته باشند.

تفسیر دیگر اینکه بگوییم فرق است بین آن امور که مربوط به عقیده یا اخلاق یا رابطه انسان با خدای خودش است و بین این امر که مربوط به انتخاب طرز معیشت است. اینکه رسول خدا و علی مرتضی بر خود در غذا و لباس و مسکن و غیره سخت می‌گرفتند، نه از این جهت است که توسعه در زندگی بالذات زشت و ناپسند است، بلکه مربوط به چیزهای دیگر بوده، یکی مربوط بوده به وضع عصر و زمانشان که برای عموم مردم وسیله فراهم نبود، فقر عمومی زیاد بود. در چنان اوضاعی مواسات و همدردی اقتضا می‌کرد که به کم قناعت کنند و مابقی را انفاق کنند. به علاوه آنها در زمان خود زعیم و پیشوا بودند، وظیفه زعیم و پیشوا که چشم همه به اوست، با دیگران فرق دارد.

وقتی که علی(ع) در بصره بر مردی به نام علاء بن زیاد حارثی وارد شد، او از برادرش شکایت کرد و گفت: برادرم تارک دنیا شده و جامه کهنه پوشیده و زن و فرزند را یکسره ترک کرده. فرمود حاضرش کنید. وقتی که حاضر شد، فرمود: «چرا بر خود سخت می‌گیری و خود را زجر می‌دهی؟ چرا بر زن و بچه‌ات رحم نمی‌کنی؟ آیا خداوند که نعمت‌های پاکیزه دنیا را آفریده و حلال کرده، کراهت دارد که تو از آنها استفاده کنی؟ آیا تو این طور فکر می‌کنی که خداوند دوست نمی‌دارد بنده‌اش از نعمتش بهره ببرد؟» عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! خودت هم که مثل منی، تو هم که از جامه خوب و غذای خوب پرهیز داری.» فرمود: من با تو فرق دارم، من پیشوای امتم، مسئول زندگی عمومی هستم، باید در توسعه و رفاه زندگی عمومی تا آن حدی که مقدور است، سعی کنم. آن اندازه که میسر نشد و مردمی فقیر باقی ماندند، بر من از آن جهت که در این مقام هستم لازم است در حد ضعیف‌ترین و فقیرترین مردم زندگی کنم تا فقر و محرومیت، فقرا را زیاد ناراحت نکند، لا اقل از آلام روحی آنها بکاهم، موجب تسلی خاطر آنها گردم.

اگر تفسیر اول صحیح می‌بود، می‌بایست همه در همه زمانها خواه آنکه وسیله برای عموم فراهم باشد یا نباشد، خواه آنکه مردم در وسعت‌باشند یا نباشند، آن طور زندگی کنند و البته سایر ائمه(ع) هم در درجه اول از آن طرز زندگی پیروی می‌کردند، و اما اگر تفسیر دوم صحیح است، نه، لازم نیست همه از آن پیروی کنند، آن گونه زندگی مربوط به شرایطی نظیر اوضاع آن زمان بوده، و در زمانهای غیر مشابه با آن زمان، پیروی لازم نیست.

وقتی که به احوال و زندگی و سخنان امام صادق(ع) مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم آن حضرت که ظاهر زندگی‌اش با پیغمبر و علی فرق دارد، به خاطر همین نکته بوده و خود آن حضرت این نکته را به مردم زمانش درباره فلسفه زهد گوشزد کرده است. اینها که عرض کردم از تعلیمات آن حضرت اقتباس شد. در زمان امام صادق(ع) گروهی پیدا شدند که سیرت رسول اکرم(ص) را در زهد و اعراض از دنیا به نحو اول تفسیر می‌کردند؛ معتقد بودند که مسلمان همیشه و در هر زمانی باید کوشش کند از نعمت‌های دنیا احتراز کند و این مسلک و روش خود را «زهد» می‌نامیدند و خودشان در آن زمان به نام «متصوفه» خوانده می‌شدند. سفیان ثوری یکی از آنهاست. سفیان یکی از فقهای تسنن به شمار می‌رود و در کتب فقهی اقوال و آرای زیادی از او نقل می‌شود. این شخص معاصر با امام صادق است و در خدمت آن حضرت رفت و آمد و سؤال و جواب می‌کرده. در کافی می‌نویسد روزی سفیان بر آن حضرت وارد شد، دید امام جامه سفید و لطیف و زیبایی پوشیده، اعتراض کرد و گفت: یا ابن رسول الله، سزاوار تو نیست که خود را به دنیا آلوده سازی! امام فرمود: ممکن است این گمان برای تو از وضع زندگی رسول خدا و صحابه پیدا شده باشد. آن وضع در نظر تو مجسم شده و گمان کرده‌ای این یک وظیفه‌ای است از طرف خداوند مثل سایر وظایف، و مسلمانان باید تا قیامت آن را حفظ کنند و همان طور زندگی کنند؛ اما بدان که این طور نیست. رسول خدا در زمانی و جایی زندگی می‌کرد که فقر و تنگدستی مستولی بود، عامه مردم از داشتن وسایل و لوازم اولیه زندگی محروم بودند. اگر در عصری و زمانی وسایل و لوازم فراهم شد، دیگر دلیلی برای آن طرز زندگی نیست، بلکه سزاوارترین مردم برای استفاده از موهبت‌های الهی، مسلمانان و صالحانند، نه دیگران.

اصول ثابت و متغیر

این اختلاف و تعارض ظاهری سیرت، به کمک بیاناتی که از پیشوایان دین رسیده، برای ما روشن می‌کند که از نظر اسلام در باب معیشت و لوازم زندگی چیزهایی است که اصول ثابت و تغییر ناپذیر به شمار می‌روند و چیزهایی است که این طور نیست. یک اصل ثابت و تغییر ناپذیر این است که مسلمان باید زندگی خود را از زندگی عمومی جدا نداند، باید زندگی خود را با زندگی عموم تطبیق دهد. معنی ندارد در حالی که عموم مردم در بدبختی زندگی می‌کنند عده دیگر با مستمسک قرار دادن «قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق»، در دریای نعمت غوطه‌ور بشوند هرچند فرض کنیم که از راه حلال به چنگ آورده باشند.

خود امام صادق(س) که به اقتضای زمان، زندگی را بر خاندان خود توسعه داده بود، در زمانی نرخ خواربار ترقی کرد و قحط و غلا پدید آمد. به خادم خود فرمود: «چقدر آذوقه و گندم ذخیره موجود داریم؟» عرض کرد: «زیاد داریم، تا چند ماه ما را بس است.» فرمود: «همه آنها را ببر و در بازار به مردم بفروش.» گفت: «اگر بفروشم، دیگر نخواهم توانست گندمی تهیه کنم.» فرمود: «لازم نیست، بعد مثل سایر مردم روز به روز از نانوائی تهیه خواهیم کرد.» و دستور داد از آن به بعد خادم نانی که تهیه می‌کند نصف جو و نصف گندم باشد، یعنی از همان نانی باشد که اکثر مردم استفاده می‌کردند. فرمود: «من تمکن دارم به فرزندانم در این سختی نان گندم بدهم، اما دوست دارم خداوند ببیند من با مردم مواسات می‌کنم.»

اصل ثابت و تغییر ناپذیر دیگری که در همه حال و در همه زمانها پسندیده است، زهد به معنی عزت نفس و مناعت طبع و بلندنظری است که انسان در همه حال و همه زمانها خوب است نسبت به امور مادی بی‌اعتنا باشد، دین را به دنیا، و فضیلت و اخلاق را به پول و مقام نفروشد، و به امور مادی به چشم وسیله نگاه کند نه به چشم هدف و مقصد؛ اما سایر امور که مربوط به توسعه و تضییق و بود و نبود وسایل زندگی است، امر ثابت و تغییر ناپذیری نیست. ممکن است در زمانی تکلیف به یک گونه اقتضا کند و در زمانی دیگر به گونه ای دیگر.

قیام یا سکوت؟

مثال دیگر مسأله قیام و سکوت بود. برای نمونه سیدالشهدا(ع) را از یک طرف، و امام صادق(ع) را از طرف دیگر ذکر می‌کنم. امام حسین(ع) بدون پروا، با آنکه از قرائن و نشانه‌ها و حتی گفته‌های خود آن حضرت حکایت می‌کرد که شهید خواهد شد،

قیام کرد؛ ولی امام صادق(ع) با آنکه به سراغش رفتند، اعتنا نمود و قیام نکرد و ترجیح داد که در خانه بنشیند و به کار تعلیم و تدریس و ارشاد بپردازد. ظاهراً در اینجا تعارض و تناقضی وجود دارد و آن اینکه اگر در مقابل ظلم باید قیام کرد و از هیچ خطر پروا نکرد، پس چرا امام صادق(ع) قیام نکرد و در زندگی، مطلقاً راه تقیه را پیش گرفت، و اگر باید تقیه کرد و وظیفه امام این است که به تعلیم و ارشاد و هدایت مردم بپردازد، پس چرا امام حسین(ع) این کار را نکرد؟ در اینجا لازم است اشاره‌ای به اوضاع سیاسی زمان حضرت صادق(ع) بکنم.

اوضاع سیاسی در عهد امام صادق(ع)

در زمان امام صادق(ع) خلافت از دودمان اموی به دودمان عباسی منتقل شد. عباسیان از بنی‌هاشم بودند و از عموزادگان علویین به شمار می‌رفتند. در آخر عهد امویین که کار مروان بن محمد به عللی سست شد، گروهی از عباسیین و علویین دست به کار تبلیغ و دعوت شدند. علویین دو دسته بودند: بنی الحسن که اولاد امام مجتبی(ع) بودند و بنی الحسین که اولاد سیدالشهداء(ع) بودند. غالب بنی‌الحسین که در رأسشان حضرت صادق(ع) بود، از فعالیت ابا کردند. مکرراً حضرت صادق(ع) دعوت شدند و نپذیرفتند. ابتدای امر سخن در اطراف علویین بود. عباسیین به ظاهر به نفع علویین تبلیغ می‌کردند. سفاح و منصور و برادر بزرگترشان ابراهیم الامام با محمد بن عبدالله بن الحسن ابن الحسن معروف به «نفس زکیه» بیعت کردند و حتی منصور که بعدها قاتل همین محمد شد، در آغاز امر رکاب عبدالله بن حسن را می‌گرفت و مانند یک خدمتکار جامه او را روی زین اسب مرتب می‌کرد؛ زیرا عباسیان می‌دانستند که زمینه و محبوبیت از علویین است. عباسیین مردمی نبودند که دلشان به حال دین سوخته باشد. هدفشان دنیا بود و چیزی جز مقام و ریاست و خلافت نمی‌خواستند. حضرت صادق(ع) از همان ابتدا از همکاری با اینها امتناع ورزید.

بنعباس از همان اول که دعوات و مبلغین را به نام شخص معینی نمی‌فرستادند، بلکه به عنوان «الرضا من آل محمد» یا «الرضی من آل محمد»؛ یعنی «یکی از اهل بیت پیغمبر که شایسته باشد»، تبلیغ می‌کردند و در نهان جاده را برای خود صاف می‌کردند. دو نفر از دعوات آنها از همه معروفترند: یکی عرب به نام «ابوسلمه خلال» که در کوفه مخفی می‌زیست و سایر دعوات و مبلغین را اداره می‌کرد و به او «وزیر آل محمد» لقب داده بودند، و یکی ایرانی که همان سردار معروف، ابو مسلم خراسانی است و به او «امیر آل محمد» لقب داده بودند.

مطابق نقل مسعودی در مروج الذهب، بعد از کشته شدن ابراهیم امام (برادر بزرگتر سفاح و منصور که سفاح را وصی و جانشین خود قرار داده بود) ابوسلمه بر این شد که دعوت را از عباسیین به علویین متوجه کند. دو نامه به یک مضمون نوشت و به مدینه فرستاد: یکی برای حضرت صادق(ع) که رأس و رئیس بنی‌الحسین بود و یکی برای عبدالله بن الحسن بن الحسن که بزرگ بنی‌الحسن بود. امام صادق(ع) به آن نامه اعتنایی نکرد و هنگامی که فرستاده اصرار کرد و جواب خواست، در حضور خود او نامه را با شعله چراغ سوخت و فرمود جواب نامه‌ات این است؛ اما عبدالله فریب خورد و خوشحال شد و با اینکه حضرت صادق(ع) به او فرمود که فایده ندارد و بنی عباس نخواهند گذاشت کار بر تو و فرزندان تو مستقر گردد، عبدالله قانع نشد و قبل از آنکه جواب نامه عبدالله به ابوسلمه برسد، سفاح که به ابوسلمه بدگمان شده بود، با جلب نظر و موافقت ابومسلم ابوسلمه را کشت و شهرت دادند که خوارج او را کشته‌اند و بعد هم خود عبدالله و فرزندان او گرفتار و کشته شدند. این بود جریان ابا و امتناع امام صادق(ع) از قبول خلافت.

علت امتناع امام

ابا و امتناع امام صادق(ع) تنها به این علت نبود که می‌دانست بنعباس مانع خواهند شد و آن حضرت را شهید خواهند کرد، اگر می‌دانست که شهادتش برای اسلام و مسلمین اثر بهتری دارد، شهادت را انتخاب می‌کرد همان طور که امام حسین(ع) به همین دلیل شهادت را انتخاب کرد. در آن عصر آن چیزی که بهتر و مفیدتر بود، رهبری یک نهضت علمی و فکری و تربیتی بود که اثر آن تا امروز باقی است، همان گونه که در عصر امام حسین آن نهضت ضرورت داشت و آن قدر بجا و مناسب بود که اثرش هنوز باقی است.

خلاصه اینکه در همه این کارها، از قیام و جهاد و امر به معروف و نهی از منکرها و از سکوت و تقیه‌ها، باید به اثر و نتیجه آنها در آن زمان توجه کرد. اینها اموری نیست که به شکل امری تعبیدی از قبیل وضو و غسل و نماز و روزه صورت بگیرد، اثر این کارها در مواقع مختلف و زمانهای مختلف و اوضاع و شرایط مختلف فرق می‌کند. گاهی اثر قیام و جهاد برای اسلام نافعتر است و گاهی

اثر سکوت و تقیه. گاهی شکل و صورت قیام فرق می‌کند. همه اینها بستگی دارد به خصوصیت عصر و زمان و اوضاع و احوال روز، و یک تشخیص عمیق در این مورد ضرورت دارد، تشخیص دادن اشتباه زیانهای بسیاری به اسلام می‌رساند.

اوضاع اجتماعی عهد امام

امام صادق(ع) در عصر و زمانی واقع شد که علاوه بر حوادث سیاسی، یک سلسله حوادث اجتماعی و پیچیدگیها و ابهامهای فکری و روحی پیدا شده بود، لازمتر این بود که امام صادق(ع) جهاد خود را در این جبهه آغاز کند. مقتضیات زمان امام صادق(ع) که در نیمه اول قرن دوم می‌زیست، با زمان سیدالشهداء(ع) که در حدود نیمه قرن اول بود، خیلی فرق داشت.

در نیمه قرن اول، در داخل کشور اسلامی برای مردانی که می‌خواستند به اسلام خدمت کنند، یک جبهه بیشتر وجود نداشت و آن جبهه مبارزه با دستگاه فاسد خلافت بود، سایر جبهه‌ها هنوز به وجود نیامده یا اگر به وجود آمده بود اهمیتی پیدا نکرده بود، حوادث عالم اسلام همه مربوط به دستگاه خلافت بود و مردم از لحاظ روحی و فکری هنوز به بساطت و سادگی صدر اول زندگی می‌کردند. اما در زمانهای بعد تدریجاً به علل مختلف جبهه‌های دیگر به وجود آمد؛ جبهه‌های علمی و فکری. یک نهضت علمی و فکری و فرهنگی عظیم در میان مسلمین آغاز شد. نحله‌ها و مذاهبها در اصول دین و فروع دین پیدا شدند. به قول یکی از مورخین، مسلمانان در این وقت از میدان جنگ و لشکرکشی متوجه فتح دروازه‌های علم و فرهنگ شدند. علوم اسلامی در حال تدوین بود. در این زمان یعنی در زمان امام صادق(ع) از یک طرف زد و خورد امویها و عباسیها فترتی به وجود آورد و مانع بیان حقایق را تا حدی از بین برد، و از طرف دیگر در میان مسلمانان شور و هیجانی برای فهمیدن و تحقیق پیدا شد، و لازم بود شخصی مثل امام صادق(ع) این جبهه را رهبری کند و بساط تعلیم و ارشاد خود را بگستراند و به حل معضلات علمی در معارف و احکام و اخلاق بپردازد. در زمانهای قبل چنین زمینه‌ها و استعداد و قابلیت و شور و هیجانی در مردم نبود.

در تاریخ زندگی امام صادق(ع) در یک جا می‌بینیم زناده و دهرینی از قبیل ابن ابی العوجا و ابوشاکر دیصانی و حتی ابن مقفع می‌آیند و با آن حضرت محاجه می‌کنند و جوابهای کافی می‌گیرند. احتجاجات بسیار مفصل و طولانی از آن حضرت در این زمینه‌ها باقی است که به راستی اعجاب‌آور است. «توحید مفضل» که رساله‌ای است طولانی در این زمینه، بر اثر مباحثه‌ای بین مفضل از اصحاب آن حضرت و یک نفر دهری مسلک و رجوع کردن مفضل به امام صادق(ع) پدید آمد. در جای دیگر می‌بینیم که اکابر معتزله که مردمان مفکری بودند، می‌آمدند و در مسائل الهی یا مسائل اجتماعی سؤال و جواب می‌کردند و می‌رفتند. در جای دیگر فقهای بزرگ آن عصر را می‌بینیم که یا شاگردان آن حضرتند یا بعضی از آنها می‌آمدند و از آن حضرت سؤالاتی می‌کردند. ابوحنیفه و مالک معاصر امام صادق‌اند و هر دو از محضر امام استفاده کرده‌اند. شافعی و احمد بن حنبل شاگردان شاگردان آن حضرتند. مالک درباره امام صادق می‌گوید: از بزرگان و اکابر عباد و زهاد بود و از کسانی بود که خوف و خشیت الهی در دلش قرار داشت. او مردی بود که حدیث پیغمبر را زیاد می‌دانست، خوش محضر بود و مجلسش پرفایده بود. چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به دلی‌طور نکرده کسی از جعفر بن محمد فاضلتر باشد. ابوحنیفه می‌گفت: «از جعفر بن محمد فقیه‌تر و داناتر ندیدم.» در جای دیگر متصوفه را می‌بینیم که به حضور آن حضرت رفت و آمد و سؤال و جواب می‌کردند.

زمان امام صادق(ع) زمانی بود که برخورد افکار و آرا و جنگ عقاید شروع شده بود و ضرورت ایجاب می‌کرد که امام کوشش خود را در این صحنه و در این جبهه قرار دهد. سیدالشهدا(ع) دانست که شهادتش اثر بیشتری دارد، لذا قیام کرد و شهید شد و اثرش هنوز هم باقی است. امام صادق(ع) فرصت را برای تعلیم و تاسیس کانون علمی مناسب دید، لذا به این کار همت گماشت. امام صادق(ع) باعث شد که شیعه، در صف مقدم سایر فرق، در علوم اسلامی پیشقدم و مؤسس باشد یا لااقل دوش به دوش دیگران حرکت کند و در همه رشته‌ها از ادب و تفسیر و فقه و کلام و فلسفه و عرفان و نجوم و ریاضی و تاریخ و جغرافی کتابها نوشت و رجال بزرگ بیرون داد و عالیتین و نفیس‌ترین آثار علمی را به جهان تحویل داد.

*مجموعه آثار، ج ۱۸ (با تلخیص)

روزنامه اطلاعات